

چرا نوشتن همیشه خطرناک است؟



دکتر زیدان منصوریان
(دانشیار دانشگاه خوارزمی)

«ژان کلود کریر»^۱ — فیلمنامه‌نویس و کارگردان مشهور فرانسوی — در کتاب ارزشمند از کتاب‌رهایی نداریم، در خلال گفتگو با امبرتو اکو^۲ — نویسنده و فیلسوف بلندآوازه ایتالیایی — می‌گوید: «نوشتن همیشه کار خطرناکی بوده و هنوز هم خطرناک باقی مانده است» (ص ۲۱۶). البته چون این گزاره، بخشی فرعی از بحث دیگری از کتاب است، آقای کریر توضیح بیش‌تری نمی‌دهد و بدون ذکر دلایل و مصادیق از آن می‌گذرد. اما او با طرح این موضوع، خواننده را به فکر فرو می‌برد که به راستی چه خطرهایی در کمین نوشتن است؟ اگر با کلیت این گزاره موافق باشیم، می‌توان دلایل متعددی برایش برشمرد که در این یادداشت به دوازده مورد اشاره می‌کنم. هرچند بدیهی است که این فهرست نه جدید است و نه جامع. دیگران درباره مفاهیم مرتبط در این بندها آثار متعددی نوشته‌اند و آنچه در این یادداشت آمده، فقط اشاره‌ای گذرا به هر کدام است. ضمن آن‌که اطمینان دارم مواردی از قلم افتاده که به ذهنم نرسیده و چه بسا اهمیتی جدی در این زمینه داشته باشند. همیشه در نوشتن، نکته یا نکته‌هایی از قلم می‌افتد و این خود یکی از خطرات نوشتن محسوب می‌شود. با این حال، یادداشت حاضر، تأملی کوتاه درباره فرایند نگارش است که نقطه آغاز و عزیمتش همین جمله ژان کلود کریر بوده و امیدوارم هر بند، مقدمه‌ای برای بحثی مفصل‌تر در آینده فراهم آورد.

۱. Jean Claude Carriere

۲. Umberto Eco

دوازده خطر نوشتن

❖ نخستین خطر نوشتن، بروز سوء تفاهم است.

وجود دارد. قبلاً نیز در یادداشتی با عنوان «سرچشمه‌های سوء تفاهم در ارتباطات انسانی» به آن پرداخته‌ام. بنابراین ابزار من برای ارتباط با ذهن شما همین زبانی است که در بنیادش دچار کاستی و کژتابی است. دانش «هرمنوتیک» نیز همین را می‌گوید. از منظر هرمنوتیک تحلیل، ترجمه، تفسیر، تبیین، تأویل و همه مفاهیمی که با «فهم متن» سر و کار دارند، به نوعی در معرض سوء تفاهم‌اند. مرز میان ذهن نویسنده و خواننده هرگز از میان برداشته نمی‌شود و همیشه فاصله‌ای هست. هرمنوتیک می‌کوشد با هستی‌شناسی فهم آدمی به ما یادآور شود که معنا به سادگی از متن حاصل نمی‌شود و همواره در پس پرده‌ای از ابهام پنهان است. پل ریکور در کتاب زندگی در دنیای متن می‌گوید: «نوشتار مناسبتی می‌گشاید بارها گسترده‌تر از نسبت مکالمه، که همواره در ارتباط میان من-تو محصور می‌ماند. متن، مخاطب‌هایی دارد نامحدود، درحالی‌که نسبت مکالمه نسبتی است بسته. متن به روی هرکس که می‌تواند بخواند گشوده است، و همگان می‌توانند خواننده بالقوه آن باشند. پس در قیاس با بسته بودن مکالمه، متن گشوده است. همین نکته به اثر ادبی امکان می‌دهد که در نهایت اثری باشد گشوده، تعداد خواندن‌ها بی‌پایان باشد و به نظر من، هریک از خواندن‌ها رخدادی است تازه در گفتن، که متن را در برمی‌گیرد تا بدان فعلیتی تازه بخشد.» (ص ۲۳)

زیرا زبان اساساً سرچشمه سوء تفاهم است و هر متنی با توجه به محتوا و ساختارش به درجانی در معرض تفسیرهای نادرست قرار دارد. منظورم از «نادرست» نیز ناهمخوانی و مغایرت تفسیر خواننده با نیت نویسنده است. یعنی «تفسیر مفسرمداری» که به هر دلیل با «تفسیر مؤلف‌مدار» فاصله بسیاری دارد. در نتیجه، «معنا» به سادگی گم می‌شود و همیشه بین ذهن نویسنده و خواننده فاصله‌ای باقی می‌ماند. مثلاً من نمی‌توانم حدس بزنم شما چه برداشتی از متنی که اکنون می‌نویسم خواهید داشت. نمی‌توانم با اطمینان بفهمم این متن چه معنایی در ذهنتان خواهد ساخت. تنها می‌توانم امیدوار باشم به دلیل زبان مشترک و حافظه جمعی مشترکی که داریم، برداشت شما به مراد و منظور من نزدیک باشد. اما آگاهم که احتمال شکست این ارتباط

«معنا» به سادگی گم می‌شود و همیشه بین ذهن نویسنده و خواننده فاصله‌ای باقی می‌ماند. مثلاً من نمی‌توانم حدس بزنم شما چه برداشتی از متنی که اکنون می‌نویسم خواهید داشت. نمی‌توانم با اطمینان بفهمم این متن چه معنایی در ذهنتان خواهد ساخت. تنها می‌توانم امیدوار باشم به دلیل زبان مشترک و حافظه جمعی مشترکی که داریم، برداشت شما به مراد و منظور من نزدیک باشد.

❧ دوم آن که ما با نوشتن، خود را در معرض داوری قرار می دهیم.

از بد حادثه، برخی از این داوری ها می تواند شتابزده و ناعادلانه باشد. با یک غلط املائی به بی سوادی متهم می شویم و با یک لغزش استدلالی، کل سخن ما بی اعتبار جلوه خواهد کرد. زیرا معمولاً خوانندگان نسبت به نویسنده سخت گیر هستند. به ویژه به دلیل آن که در زمان خواندن متن، نویسنده حضور ندارد تا از خودش دفاع کند یا خطایش را اصلاح کند، یا توضیحی شفاهی برای رفع ابهام ارائه دهد. در نتیجه، گاه این داوری ها تند و تلخ خواهند بود. از سوی دیگر اگر نوشته ما رنگی از تفکر انتقادی داشته باشد، چه بسا به مذاق برخی خوش نیاید و واکنش شدیدی نشان دهند. گاهی نیز این واکنش ها به مراتب شدیدتر از آن است که تصور می کنیم. گاهی نیز کسانی از نوشته ما دلخور می شوند

گاهی نیز کسانی از نوشته ما دلخور می شوند که اصلاً مخاطب سخن ما نبوده اند، اما به اشتباه خود را مخاطب فرض کرده اند و برآشفته شده اند. خلاصه این که داوری درباره آنچه می نویسیم، اجتناب ناپذیر است و داوری ها هم گاه عادلانه نیست و نویسنده باید خودش را برای این رخدادها آماده کند.

که اصلاً مخاطب سخن ما نبوده اند، اما به اشتباه خود را مخاطب فرض کرده اند و برآشفته شده اند. خلاصه این که داوری درباره آنچه می نویسیم، اجتناب ناپذیر است و داوری ها هم گاه عادلانه نیست و نویسنده باید خودش را برای این رخدادها آماده کند.

❧ سومین خطر نوشتن این است که همیشه حرفی ناگفته می ماند.

نویسنده هرچه بکوشد همه چیز را درباره موضوع بحث بازگو کند، در نهایت نکته یا نکته هایی از قلم خواهد افتاد. زیرا مجال اواندک است. نمی توان برای هر بحثی هزار صفحه مطلب نوشت تا همه وجوه تاریخی، فرهنگی و اجتماعی آن گفته شود. نویسنده ناگزیر از گزینش است. اما معیارهای او با معیارهای خواننده همیشه یکسان نیست و گاه سخنی را از یاد می برد که برای خواننده بیشترین اهمیت را دارد. مثلاً چه بسا در همین یادداشت، مهم ترین خطر نوشتن از

نظر شما اصلاً به ذهن من نرسیده باشد و شما دچار شگفتی شوید که چگونه این نکته اساسی را فراموش کرده ام.

چه بسا در همین یادداشت، مهم ترین خطر نوشتن از نظر شما اصلاً به ذهن من نرسیده باشد و شما دچار شگفتی شوید که چگونه این نکته اساسی را فراموش کرده ام.

❖ تأثیر زمینه و زمان بر زبان، چهارمین خطری است که در کمین نوشتن نشسته است.

می‌گیرد. گاه تأثیر مؤلفه‌های پیدا و پنهان بافت، معنا را دگرگون می‌کند و در نتیجه پیام اصلی نویسنده به خواننده نمی‌رسد. علاوه بر این، زبان در گذر زمان تغییر می‌کند. نمی‌دانم این متن اگر شانس برای بقا داشته باشد و به دست خواننده‌ای در پنجاه یا صد سال دیگر برسد، چه معنایی برای او خواهد داشت. زمان چه سرنوشتی برای این متن رقم خواهد زد؟ نمی‌دانم کلمه‌ها در این مدت دچار چه تغییر و تحولی خواهند شد. هر خواننده‌ای در زمینه فکری و فرهنگی خاص خود، متن ما را می‌خواند و معنایی که از آن می‌سازد همیشه در درون این بافت شکل

زبان در گذر زمان تغییر می‌کند. نمی‌دانم این متن اگر شانس برای بقا داشته باشد و به دست خواننده‌ای در پنجاه یا صد سال دیگر برسد، چه معنایی برای او خواهد داشت. زمان چه سرنوشتی برای این متن رقم خواهد زد؟ نمی‌دانم کلمه‌ها در این مدت دچار چه تغییر و تحولی خواهند شد.

هر خواننده‌ای در زمینه فکری و فرهنگی خاص خود، متن ما را می‌خواند و معنایی که از آن می‌سازد همیشه در درون این بافت شکل

❖ پنجمین چالشی که پیش روی نویسنده است، لغزش‌های ناخواسته است.

پیرایش است. نوشتن نیز همیشه در معرض لغزش و خطاست. غلط‌های هر متن نیز بر دو نوع‌اند؛ نخست آن‌هایی که دیگران در آثار ما می‌یابند و دوم آن‌هایی که خودمان بعد از انتشار پیدا می‌کنیم. نوع دوم دردناک است. دلت می‌خواهد برگردی و اصلاحش کنی، اما دیگر دیر شده است. اطمینان داریم روزی که همین مطلب منتشر شود و هوس کنم آن را بخوانم، در آن چند لغزش دستوری یا مفهومی خواهم یافت و افسوس خواهم خورد که چرا این مطلب را این‌گونه نوشتم و چرا به جای فلان کلمه از فلان مترادف استفاده نکردم.

فقط املاي ننوشته غلط ندارد. من اگر چیزی بنویسم چگونه ممکن است کسی بتواند بر آن خرده بگیرد؟ اما به محضی که قلم بردارم و جمله‌ای بنویسم، آماده ویرایش و

بهترین متنی که می‌توانیم بنویسیم، هنوز ننوخته‌ایم و هرگز نخواهیم نوشت! آن متنی که نویسنده را راضی کند و به او اطمینان دهد، همین است و بهتر از این نمی‌شود، هرگز ننوخته نخواهد شد. با تمرین نوشتن هر روز بهتر می‌نویسیم، اما بعید است به آن نقطه آرمانی برسیم.

❖ ششمین دشواری نوشتن این است که نمی‌توان خوب‌تر نوشت!

ما تصویری از توان نوشتاری خود داریم که زمانی که قلم به دست می‌گیریم، نادرستی آن

برایمان آشکار می شود و این می تواند غم انگیز باشد. اثر آرمانی ما همیشه در جایی دور از دسترس ماست. بهترین متنی که می توانیم بنویسیم، هنوز ننوشته ایم و هرگز نخواهیم نوشت! آن متنی که نویسنده را راضی کند و به او اطمینان دهد، همین است و بهتر از این نمی شود، هرگز نوشته نخواهد شد. با تمرین نوشتن هر روز بهتر می نویسیم، اما بعید است

من نمی توانم فردا مدعی شوم که این متن را نوشته ام. پس در برابر هر کلمه و جمله آن مسئولم و باید پاسخگو باشم. پس نویسنده باید مراقب آنچه می نویسد باشد و بکوشد از میزان همخوانی آن با واقعیت، بیش ترین اطمینان را حاصل کند. به آن نقطه آرمانی برسیم.

لله ویرایش که - هفتمین مورد در این فهرست است - نمی تواند تا ابد ادامه یابد.

به راستی که نمی توان ویرایش را متوقف کرد. رسیدن به آن نقطه که تصور کنیم نوشته ما به اندازه کافی خوب است نیز کار آسانی نیست. مهم نیست چند بار نوشته ای را ویرایش کنید، باز هم می تواند بهتر از آنچه هست باشد. اما

زمانی که در اختیار داریم، بی نهایت نیست و باید جایی ویرایش را متوقف کنیم. در نتیجه، متن ما در نهایت آن گونه که می خواهیم آراسته و پیراسته نمی شود و همیشه دچار کاستی و نقصان است.

لله مسئولیتی که نویسنده بردوش می گیرد، هشتمین نکته ای است که باید به خاطر داشته باشیم.

ما همیشه مسئول نوشته های خود هستیم. نوشتن سند می آفریند. هر کلمه و جمله ای که می نویسیم، مدرکی غیرقابل انکار است. اسم ما پای هر نوشته در حکم امضای ماست. بنابراین مسئولیتی بر دوشمان می گذارد که می تواند بسیار سنگین باشد. من نمی توانم فردا مدعی شوم که این متن را ننوشته ام. پس در برابر هر کلمه و جمله آن مسئولم و باید پاسخگو باشم. پس نویسنده باید مراقب آنچه می نویسد باشد و بکوشد از میزان

همخوانی آن با واقعیت، بیش ترین اطمینان را حاصل کند. هر چند نمی توان همیشه با قطعیت سخن گفت، حداقل می توان با افزودن قیدهایی مثل معمولاً، شاید، اغلب و غیره راهی برای گریز از بن بست های احتمالی باز گذاشت. اما نویسنده نباید فراموش کند که همواره در برابر آنچه می نویسد مسئول است و گاه سنگینی این مسئولیت می تواند فراتر از توان نویسنده برای بردوش کشیدن آن باشد.

لله نهمین چالش، مواجهه با پیامدهای شکستن «سکوت» است.

نوشتن، سکوت را می شکند و می تواند پیامدهای متفاوتی داشته باشد. دکتر مهدی

محسنیان راد در کتابی با عنوان ریشه های فرهنگی ارتباط در ایران، چهارده نوع سکوت

متفاوت می‌تواند به شکل‌های مختلف تعبیر شود که از آن جمله می‌توان به برخی مفاهیم اشاره کرد: بی‌احساسی، گم‌گشتگی، سرکوب‌شدگی، ابراز قهر، در فکر بودن، افسردگی، نادم بودن، در محذور قرار گرفتن، ادای احترام، موافق بودن، موافق نبودن، شرمگین بودن، ترس آمیخته به احترام، هیبت و مفاهیمی از این قبیل. اما با نوشتن، این سکوت می‌شکند و نویسنده باید خود را برای روبروشدن با پیامدهایش آماده کند. بنابراین نفس نوشتن نیازمند شجاعت است و در گام بعدی با توجه به این که نویسنده چه می‌خواهد بگوید، به میزان بیش‌تری از شجاعت نیاز دارد. تاریخ بشر نشان می‌دهد که نویسندگان جزو نخستین گروه‌هایی بوده‌اند که در جوامع مختلف به خاطر شکستن سکوت در معرض خطر قرار گرفته‌اند و کم نیستند کسانی که تاوانش را با از دست دادن جانشان پرداخته‌اند.

در ادبیات فارسی یافته است. از آن جمله می‌توان به سکوت برای پاسداری از خود در مقابل خطر، سکوت به خاطر فقدان شایستگی مخاطبان برای شنیدن سخن آدمی، سکوت برای آبروداری و اجتناب از یاوه‌گویی، سکوت برای تأمل و فکرکردن، سکوت برای نمایش فضل و دانش، و سکوت برای حفاظت و پاسداری از دیگران و خاموشی

اندیشه‌ای که پیوسته خود را در معرض خودسانسوری قرار می‌دهد، به تدریج اصالتش را از دست می‌دهد و عاری از خلاقیت می‌شود. دیگر رنگ و بویی ندارد. مثل یک ظرف تهی است که هیچ تشنه‌ای را سیراب نمی‌کند. حتی اگر زیبا باشد، کارایی و اثربخشی نخواهد داشت.

به دلیل برتر بودن مخاطب اشاره کرد. او به این نتیجه می‌رسد که سکوت در شرایط

لله دهمین خطر در این فهرست، تیغ سانسور است.

آرا و نظراتش را داشت، سانسور به سراغش آمد؛ سانسور آشکار و نهان با جوهی متفاوت و گوناگون که حضوری فراگیر دارد. در نتیجه، آدمی از ترس این که مبادا حرفی بزند که برایش دردسری تولید کند، معمولاً کلام را در ذهنش مثله می‌کند و در نهایت به فرآورده‌ای می‌رسد که بازتاب روشنی از ذهن و ضمیر او نیست. این مصداقی از «خودسانسوری» است که همراه با دیگر شکل‌های سانسور در کمین نوشتن نشست است.

نوشتن همیشه تابع ملاحظات است که در زمان‌ها و مکان‌های مختلف، متفاوت است. این ملاحظات می‌تواند ماهیت فرهنگی یا سیاسی باشد که البته شدت و حدت آن همیشه و همه‌جا یکسان نیست. اما سایه سانسور همیشه بر سر نویسنده هست. مهم نیست چه بنویسد و چه انگیزه‌ای از نوشتن داشته باشد، اما گریزی از آن ندارد. تاریخ سانسور به قدمت تاریخ اندیشه است. از روزی که بشر اندیشه را شناخت و قصد بیان

لله یازدهمین چالش، استحاله اصالت اندیشه است.

آدم وقتی با انواع خطرهای نوشتن مواجه است، به تدریج محتاط و محتاط‌تر می‌شود. این احتیاط بیش از حد، گرچه نویسنده را از برخی خطرهای مصون می‌دارد، اما خطری بزرگ‌تر به همراه خواهد آورد و آن نابودی اصالت اندیشه است. اندیشه‌ای که پیوسته خود را در معرض خودسانسوری قرار می‌دهد، به تدریج اصالتش را از دست می‌دهد و عاری از خلاقیت می‌شود. دیگر رنگ و بویی ندارد. مثل یک ظرف تهی است که هیچ تشنه‌ای را سیراب نمی‌کند. حتی اگر زیبا باشد، کارایی و اثربخشی نخواهد داشت.

لله سرانجام «تکرار» همیشه در کمین نویسنده است.

نوآوری در نوشتن بسیار دشوار است. بر اساس نظریه «بینامتنیت» هر نوشته جدید، بافته‌ای تازه از تکه‌های قدیمی اندیشه است که همیشه ردپایی از آثار گذشته را می‌توان در آن یافت. به تعبیر فردوسی حکیم: سخن

هر چه گویم، همه گفته‌اند / بر باغ دانش همه رفته‌اند. بنابراین نویسنده همیشه باید مراقب باشد با تکرار مطالب و توضیح واضحات، خواننده را ملول نکند و امیدوارم این نوشته نیز گرفتار تکرار نشده باشد.

فرجام سخن: پس چرا می‌نویسیم؟

زنده می‌ماند. انزوا به تدریج آدمی را نابود می‌کند. هویت هریک از ما در پرتو پیوندهایی که با این و آن داریم، معنا می‌یابد. ما در انزوا دچار بحران معنا می‌شویم و نوشتن راهی برای رهایی از این بحران است. حتی فراتر از آن، به قول کافکا: «نوشتن بیرون جهیدن از صف مردگان است». از آن گذشته، چه کاری

نوشتن فرصتی برای گفتگو و تبادل اندیشه است و آدمی در تعامل و ارتباط با دیگران زنده می‌ماند. انزوا به تدریج آدمی را نابود می‌کند. هویت هریک از ما در پرتو پیوندهایی که با این و آن داریم، معنا می‌یابد. ما در انزوا دچار بحران معنا می‌شویم و نوشتن راهی برای رهایی از این بحران است.

ممکن است بپرسید اگر نوشتن خطرناک است، پس چرا همچنان می‌نویسیم؟ پاسخ روشنی برایش ندارم. اما به نظرم نوشتن جلوه‌ای از زیستن است و همان‌طور که به دلیل خطرهایی که اطرافمان هست، از زیستن دست نمی‌کشیم، از نوشتن هم نمی‌توان دست کشید. ضمن آن که با همه خطرهای پنهان و آشکاری که نوشتن دارد، همیشه الهام بخش و رهایی بخش است. پناهگاهی است که می‌توان به آن پناه برد و آدمی آسود. نوشتن می‌تواند برای نویسنده آرامش و برای خواننده امید به ارمغان آورد. دلیل دیگرش، شاید شوق گفتگو باشد. نوشتن فرصتی برای گفتگو و تبادل اندیشه است و آدمی در تعامل و ارتباط با دیگران

ندارد که هراثری پس از مرگ نویسنده زنده بماند. چه بسیاری آثاری که حتی در زمان حیات نویسنده هم مرده‌اند، زیرا خواننده‌ای ندارند. خواننده است که به متن جان می‌بخشد. متن بدون خواننده اصلاً متولد نمی‌شود. این متن زنده است، چون شما اکنون مشغول خواندن آن هستید. اگر شما نبودید، این متن هم نبود. این همان امیدی است که شوق نوشتن را در قلب نویسنده زنده نگه می‌دارد تا از خطرها نهراسد و تا زنده است قلم را زمین نگذارد. ➤

در دنیا بی‌خطر است که نوشتن باشد؟ عبور از خیابان هم خطرناک است، اما این باعث نمی‌شود که ما در خانه بنشینیم و از خیابان عبور نکنیم. دیگر آن که، نوشتن مثل بالارفتن از نردبان است. با هر تمرین نوشتن، می‌توان گامی به بالا برداشت. در نتیجه مهارتی که در این کار داریم تقویت می‌شود و بیش‌تر از آن لذت می‌بریم. پس باید نوشت پیش از آن که فرصتش از دست برود. سرانجام نوشتن به ما فرصت زیستنی طولانی‌تر از حیات جسمانی می‌دهد. البته تضمینی وجود

منابع و مآخذ

۱. اکو، امبرتو، کریر، ژان کلود (۱۳۸۹)، *از کتاب‌رهایی نداریم*، ترجمه مهستی بحرینی، تهران: انتشارات نیلوفر.
۲. ریکو، پل (۱۳۸۶)، *زندگی در دنیای متن: شش گفتگو*، یک بحث، ترجمه بابک احمدی، تهران: نشر مرکز.
۳. محسنیان راد، مهدی (۱۳۸۷)، *ریشه‌های فرهنگی ارتباط در ایران*، تهران: پژوهشگاه علوم و فناوری اطلاعات ایران و نشر چاپار.
۴. منصوریان، یزدان (۱۳۹۴)، «سرچشمه‌های سوء تفاهم در ارتباطات انسانی»، *سخن هفته لیژنا*، شماره ۲۲۸، ۱۷ فروردین ۱۳۹۴.

<http://www.lisna.ir>



در تلگرام با ما همراه شوید

<https://telegram.me/kanoneenshavanevisandegi>